

منتسکیو و مقالات فدرالیست

جواد ترکاشوند*

سعید ماخانی**

چکیده

یکی از الزامات مهم دولت - ملت را، که اندیشمندان بسیاری در دوران مدرن به چرایی و چگونگی آن پرداخته‌اند، باید نظام قوانین، تصویب، و پای‌بندی بدان دانست، اما در دوران مدرن، دو بحران بنیادین توجه و لزوم پرداختن به قوانین را بیش‌ازپیش مطرح ساخت. بحران نخست «جنگ‌های مذهبی و داخلی» در اروپا بود و بحران دوم «جباریت» نظام‌های سیاسی بود. منتسکیو یکی از اندیشمندانی بود که به تأمل در آن بحران‌ها و ارائه راه‌کار برای ترمیم و اصلاح این بحران‌ها پرداخت؛ چنان‌که می‌توان او را مایه‌ورترین متفکری دانست که با انقلاب کپرنیکی در فلسفه سیاسی و حقوق به تدوین بنیادهای مفهومی تفکیک قوا با نظر به قانون اساسی انگلستان همت گمارد. منتسکیو نویسنده‌ای معتدل و محافظه‌کار بود که پیش و بیش از آن‌که بر هم‌وطنانش اثرگذار باشد بر روشن‌گری، پدران بنیان‌گذار، و نویسندگان مقالات فدرالیست آمریکا، مهم‌ترین اثر کلاسیک برخاسته از فلسفه سیاسی آمریکایی، تأثیر نهاد، تاجایی‌که مقالات فدرالیست به تمامی طنینی منتسکیویی یافت. بر این اساس، مقاله حاضر در پی نشان‌دادن تأثیر آموزه‌های منتسکیو بر اندیشه نویسندگان مقالات فدرالیست است که چگونه به استقرار حکومت قانون در نخستین جمهوری دموکراتیک در دوران مدرن انجامید. چنین فهمی به ما یاری می‌رساند تا به برداشت دقیق‌تری از اهمیت این تأثیرگذاری در دوران مدرن دست یابیم.

کلیدواژه‌ها: منتسکیو، مقالات فدرالیست، حکومت قانون، آزادی، جمهوری، دموکراسی.

* کارشناس ارشد فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین (نویسنده مسئول)،
javad.torkashvand73@gmail.com

** دکترای اندیشه سیاسی، دانشگاه تهران، saeidmakhani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۱



۱. مقدمه

شارل دو منتسکیو (Charles de Montesquieu, 1689-1755) یکی از فیلسوفان سیاسی سترگ عصر روشن‌گری است که هم‌چون دیگر فیلسوفان سیاسی تأملات خود را باتوجه‌به شرایط تاریخی و بحرانی خاصی تدوین و صورت‌بندی کرد. او مهم‌ترین کتاب تاریخ‌ساز خود را، تحت عنوان روح القوانین یا روح قانون‌ها، در سال ۱۷۴۸ میلادی نوشت و در پی تبیین این دیدگاه بود که حکومت‌ها چگونه می‌توانند از زوال و فروپاشی خود جلوگیری کنند. به‌باور او، «جباریت و استبداد» (tyranny and despotism) خطری همیشگی برای هر حکومتی است، حتی اگر پیش‌تر به سمت استبداد نرفته باشد. از این رو، منتسکیو بهترین راه‌کار برای جلوگیری از اعمال شیوه‌های جبارانه حکومت‌ها را تقسیم قدرت و تفکیک قوای سه‌گانه مجریه، قضائیه، و مقننه می‌داند.

همین دیدگاه باعث شد که اغلب فیلسوفان سیاسی روح القوانین منتسکیو را در کنار رساله دوم حکومت (Second Treatise of Government) جان لاک (۱۶۹۰ م) و مقالات فدرالیست (۱۷۸۷-۱۷۸۸ م) به قلم نویسندگان آن، جیمز مدیسون (James Madison)، الکساندر همیلتون (Alexander Hamilton)، و جان جی (John Jay)، سه اثر اولیه برجسته دوران جدید در فلسفه سیاسی قرار دهند که تأثیری شگرف در تثبیت جایگاه حکومت قانون در نظام‌های آزادی‌گرا داشته‌اند (بنگرید به 47: 2004). هرچند می‌توان آثار لاک و منتسکیو را از دیگر آثار کلاسیک فلسفه سیاسی متمایز دانست، با این حال، این آثار نمونه‌های آموزنده و ارزنده‌ای بودند که جنبه‌های مهم حکومت‌داری، قانون‌مداری، و شیوه‌های زمام‌داری را در اختیار نویسندگان مجموعه مقالات فدرالیست قرار داد که ممکن بود پیش از آشنایی آن‌ها با اندیشه این متفکران پاره‌ای از امور حکمرانی و حکومت‌داری ناشناخته و متناقض باشد (ibid.). هم‌چنین، اندیشه منتسکیو امور متناقضی را که ممکن بود برخی مفروضات رایج «حکومت قانون» را نادیده بگیرد به‌خوبی آشکار ساخت. از این رو، با بحث از آزادی به‌واسطه بسیاری از مصادیق و معانی‌ای که معین کرده بود پیش می‌رود. منتسکیو اثر خود را با تعریفی از «قانون و رابطه آن با موجودات مختلف» آغاز و آن را چنین تعریف می‌کند:

قوانین، در معنای عام، روابط ضروری‌ای هستند که از طبیعت موجودات پدید می‌آیند و در این معنا همه موجودات قوانین خاص خودشان را دارند. از این رو، خدا، جهان

مادی، عقول مافوق بشری، انسان، و جانوران، هریک، قوانین مختص به خودشان را دارند و با بهره از آن زندگی می کنند (Montesquieu 1989: 3).

این تفسیر که برداشت «حکومت قانون» نام گرفت در سده هفدهم انگلستان اهمیت داشت، چراکه مدت های مدیدی سنت حکومت قانون را حفظ کرد و افزون بر آن آبخوری مهم برای منتسکیو بود. اثرپذیری منتسکیو از قانون انگلستان در مقاله شماره ۴۷ فدرالیست هم مورد اشاره قرار گرفته است و مدیسون معتقد است که «قانون اساسی بریتانیا برای منتسکیو همان مقامی را دارا بود که هومر برای نویسندگانی که به شعر حماسی پرداخته اند» (Madison 2008: 240). از این رو، مشهورترین بخش اثر او «فصل ششم از کتاب یازدهم» تحت عنوان «قانون اساسی انگلستان» است که در همان فصل نیز به تشریح نظریه «تفکیک قوا»ی خود می پردازد. البته، باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که مشهورترین بخش اثر یک فیلسوف لزوماً به معنی این نیست که مهم ترین بخش آن نیز باشد، چنان که خود منتسکیو در دیباچه اثر خود می گوید:

از خوانندگان خواهشی دارم و آن این است که با قرائت یک یا چند فصل از کتاب زحمات بیست ساله مرا مورد قضاوت قرار ندهند و تمام کتاب را بخوانند و بعد روی هم رفته تصدیق و یا تکذیب کنند نه این که با خواندن چند جمله در یک لحظه درباره آن اظهار عقیده نمایند. بنابراین، اگر می خواهند نیت و منظور مرا از تألیف این کتاب جست و جو نمایند و بفهمند باید از مطالعه تمام کتاب دریابند (منتسکیو ۱۳۹۵: ۱۶۹-۱۷۰).

منتسکیو، به واقع، نظریه تفکیک قوا را با نیم نگاهی به قوانین انگلستان تبیین کرد و با طرح آن تأثیری عظیم بر نظریه سیاسی لیبرال و تنظیم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا گذاشت (Bok 2014)، تاجایی که نویسندگان مقالات فدرالیست بیش از هر فیلسوف دیگری از اندیشه منتسکیو تأثیر پذیرفتند و به آن ارجاع می دادند.

نویسندگان مقالات فدرالیست، علاوه بر آشنایی با فیلسوفان دوران یونان و روم باستان، با مطالعه، شناخت، و آگاهی از اندیشه فیلسوفان آزادی گرایی هم چون لاک و منتسکیو در دوران جدید نیز به اهمیت و ضرورت تفکیک قوا، نظام نمایندگی، نظارت، و توازن برای تعدیل پی آمدهای حکومت اکثریت پی بردند (Smith 2006). لذا، نویسندگان مقالات فدرالیست با تکیه بر همان مطالعات، ژرف اندیشی، و دوراندیشی های فردی شان نگارش آن

مجموعه را که شامل ۸۵ مقاله بود آغاز کردند و آن‌چنان موردتحمسین سیاست‌مداران و فیلسوفان سیاسی قرار گرفتند که در کنار نظریه‌ی *در باب عدالت* جان رالز^۱ آن را از گران‌سنگ‌ترین آثار کلاسیک در فلسفه سیاسی آمریکا دانسته‌اند (Shapiro 2010).

مقاله حاضر برای واکاوی این تأثیر حاوی چهار گام بنیادین است: در گام نخست، پس از پیشینه پژوهش و چهارچوب نظری مقاله، ابتدا طرح «حکومت قانون» را توضیح می‌دهد و سپس نشان خواهد داد که این ایده چه جایگاهی در جغرافیای فکری منتسکیو دارد. در گام دوم، تأثیر منتسکیو بر اندیشه نویسندگان *مقالات فدرالیست* آمریکا را در تنظیم و پیش‌نویس قانون اساسی آن کشور ترسیم می‌کند. در گام سوم، به ساختار و اهمیت *مقالات فدرالیست* در فلسفه سیاسی دوران جدید می‌پردازد که موردتحمسین و توجه فیلسوفان سیاسی دوران پس از خودش قرار گرفت. در نهایت، در گام چهارم، باتوجه به طرح نکات مندرج در اندیشه منتسکیو و *مقالات فدرالیست*، نسبت میان قانون، آزادی، و حقوق فردی با طبیعت حکومت‌ها مزایای جمهوری نسبت به دیگر شیوه‌های زمام‌داری را، هم‌چون دموکراسی، نیز نشان می‌دهد.

۲. پیشینه پژوهش

متأسفانه آثار بسیار اندکی به‌طور مستقل به تأثیر و اهمیت منتسکیو بر اندیشه سیاسی آمریکایی، و به‌طور مشخص *مقالات فدرالیست*، پرداخته‌اند. از این‌روی، وجه نوآورانه نوشته حاضر کوشش برای ایضاح چنین اثرگذاری‌ای است. باین‌همه، می‌توان به آثاری چند در این زمینه اشاره کرد. سعید مقیمی (۱۳۸۶) به تأثیر آموزه‌های عصر روشن‌گری بر اندیشه منتسکیو پرداخته و به تأثیری که منتسکیو از اندیشه پیشینیان خود در بحث از تفکیک قوا گرفته اشاره کرده است. لوتز (Lutz 1984) در مقاله‌ای درخشان کوشیده است تا نشان دهد که نویسندگان سده هجدهم اروپا، از جمله منتسکیو، بر اندیشه سیاسی آمریکایی چه بوده است. هرچند این بررسی را نمی‌توان یک بررسی مستقل از منتسکیو دانست، اما نکات ارزش‌مندی را در باب تأثیر منتسکیو بر پدران بنیان‌گذار طرح کرده است. شاپیرو (Shapiro 2010) در بررسی خود از چگونگی شکل‌گیری نظریه‌های دموکراسی در دوره مدرن به مسئله تأثیر منتسکیو پرداخته است. شگلار (Shklar 1987) در کتاب معروف خود، که امروزه به اثری کلاسیک در تفسیر اندیشه‌های منتسکیو بدل شده است، به تأثیر منتسکیو

بر اندیشه سیاسی آمریکایی می‌پردازد، هرچند سپهر محدودی را برای اهمیت قانون در نظر می‌گیرد. بنابراین، نوشته حاضر می‌کوشد تا با نگاهی دقیق‌تر به جایگاه و اهمیت حکومت قانون این تأثیر را بررسی کند.

۳. چهارچوب نظری

یکی از مفاهیم و پرسش‌های قدیمی و اصیل در طول تاریخ فلسفه سیاسی پرسش درباب بهترین شیوه زمام‌داری و نوع حکومت و میزان سازگاری و ارتباط شهروندان با قانون، آزادی، و حقوق افراد و برخورداری از آن‌ها در جوامع بوده است. از این رو، طراحی مقاله حاضر بدین شکل است که ابتدا حکومت قانون در چشم‌انداز فلسفه سیاسی توضیح داده می‌شود. در گام پسین، اهمیت منتسکیو به عنوان فیلسوف مهم عصر روشن‌گری و کسی که تأثیری ژرف بر جمهوری‌خواهان و پدران بنیان‌گذار آمریکا نهاد تشریح می‌شود تا بتوان به شکل مشخص دفاع از جمهوری را تبیین کرد. در واکاوی بخش نخست تشریح «تفکیک قوا» در استقرار حکومت قانون در پاس‌داشت آزادی و حقوق افراد در گونه‌های گوناگون زمام‌داری، به‌ویژه در آرای منتسکیو و نویسندگان فدرالیست آمریکا، ضروری به نظر می‌رسد، زیرا کاوش‌های منتسکیو در واکاوی شیوه‌های زمام‌داری آبشخوری مهم برای بنیان‌گذاران آمریکا محسوب می‌شود که به نقد دموکراسی پرداختند. البته، نقد فدرالیست‌ها به دموکراسی آبشخوری قدیمی دارد که به فیلسوفان یونان باستان بازمی‌گردد و بیش از هر چیزی در پی نشان‌دادن معایب دموکراسی و ترمیم کاستی‌های آن به عنوان «بهترین گزینه بد» در میان انواع نظام‌های سیاسی‌اند. این‌گونه امور، به‌علاوه هراس و نسبت‌سنجی نقدهای فدرالیست‌ها علیه افکار عمومی و جباریت گروه‌های اکثریت، آزادی، حاکمیت قانون، تعدیل و توزیع قدرت، از جمله نکات بدیعی به‌شمار می‌رود که در قالب مقالات فدرالیست در چشم‌انداز تاریخ فلسفه سیاسی و حقوق دوران مدرن ایالات متحده حاصل شده است.

۴. حکومت قانون، آزادی، و منتسکیو

آبشخور نخستین بسیاری از تفاسیر مربوط به حکومت قانون به نقل‌قول‌هایی از افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد (Tamanaha 2004: 7). به این اعتبار، حکمرانی قانون سنتی تاریخی دارد

که ریشه‌های آن را می‌توان از دوران باستان تا مدرن و معاصر پی گرفت، اما در دوران مدرن، دو بحران اساسی «جنگ‌های مذهبی و داخلی» و «جباریت» باعث شد که توجه به قانون بیش‌ازپیش در کانون اندیشه فیلسوفانی هم‌چون ژان بُدن (Jean Bodin)، توماس هابز، جیمز هرینگتون (James Harrington)، جان لاک، منتسکیو، نویسندگان مقالات فدرالیست، توکویل (Tocqueville)، و دیگران قرار گیرد و تلاش برای برپایی حکومت قانون به امری ضروری بدل شود، زیرا زیستن بدون قانون و قراردادهای مبتنی بر آن درعمل حیات آدمی را در شرایطی وحشت‌ناک و هول‌ناک قرار می‌دهد. پس، حکومت قانون یکی از آرمان‌های اخلاقی - سیاسی انسان‌هاست که معطوف به استیلای قانون و نهادهای حقوقی در یک نظام حکمرانی است. حکومت قانون شماری از اصول رسمی و رویه‌ای را در بر می‌گیرد که جامعه با آن اصول اداره می‌شود.

اصول صوری حکومت قانون شامل مواردی هم‌چون عمومیت (generality)، شفافیت (clarity)، رواج (publicity)، پایداری (stability) است و هنجارهای حاکم بر جامعه را موردتوجه قرار می‌دهد. اصول روندی نیز به فرایندهایی که از طریق این هنجارها شکل می‌گیرند و اداره می‌شوند و نهادهایی هم‌چون دادگاه‌ها و قوه قضائیه مستقل مربوط می‌شود. هم‌چنین، در برخی برداشتها نیز حکومت قانون شامل برخی آرمان‌های بنیادین خاص مانند آزادی و احترام به حقوق مالکیت خصوصی است. حکومت قانون هم‌چنین شامل مفاهیم دیگری مانند دموکراسی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی، و آزادی اقتصادی است. به‌نظر می‌رسد چندانگی این ارزش‌ها نشان می‌دهد که چندین روش متفاوت وجود دارد که در آن نظام‌های اجتماعی و سیاسی را می‌توان ارزیابی کرد و این‌ها لزوماً با هم مناسب نیستند (Waldron 2016).

اما برخی فیلسوفان حقوق تأکید دارند که حاکمیت قانون به‌طور خاص باید از دموکراسی، حقوق بشر، و عدالت اجتماعی متمایز باشد، زیرا آن‌ها تمرکز حاکمیت قانون را به جنبه‌های رسمی و رویه‌ای نهادهای دولتی، بدون توجه به محتوای سیاست‌هایی که آن‌ها را به‌اجرا درمی‌آورند، ناقص می‌دانند (ibid.). ازاین‌رو، اهمیت ژرف‌اندیشی منتسکیو در این است که او از «قانون به‌مثابه نوعی رابطه سخن می‌گفت، زیرا برخلاف متفکرانی هم‌چون هابز و پوفندورف (Pufendorf)، آن را امری فرادست یا مربوط به اراده حاکم یا فرمان‌روا نمی‌دانست» (Shklar 1987: 71). بنابراین، در دوران مدرن، پس از فیلسوفانی هم‌چون هرینگتون و لاک، منتسکیو را می‌توان مهم‌ترین فیلسوفی دانست که به تدوین

مبانی نظری تفکیک قوا با نظر به «قانون اساسی انگلستان» همت گمارد، زیرا باور داشت که قوانین انگلستان مصداقی از تحقق حکومت قانون به معنایی هستند که در بالا آمد. منتسکیو برای نشان دادن چنین هم‌بستگی‌ای بحث خود در باب تفکیک قوا را در فصلی مورد بررسی قرار می‌دهد که به حکومت انگلستان و روال‌های قانونی آن مربوط می‌شود. عنوان کتاب یازدهم روح القوانین بدین قرار است: *در باب قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل می‌دهند در ارتباط آن با قانون اساسی*؛ منتسکیو در آن مقال «تفکیک قوا» و «تعادل قدرت» را در تبیین نظریه آزادی سیاسی‌اش به کار می‌گیرد. هم او، در ابتدای فصل سوم همین کتاب تحت عنوان «آزادی چیست؟»، با بحث از آزادی به واسطه بسیاری از مصادیق و معانی‌ای که معین کرده بود آغاز می‌کند و دموکراسی را، به عنوان گونه‌ای از شیوه زمام‌داری که بتواند آزادی را پاس بدارد، خطا می‌داند، زیرا به باور وی، دموکراسی به راحتی می‌تواند آزادی را تهدید کند و آب به آسیاب جباریت و خودکامگی بریزد، زیرا قدرت مردم با آزادی آنان درآمیخته است. اگرچه آزادی حقی نیست برای انجام هرآنچه هرکسی بنابر میلش خواست و توانست انجام دهد، به دلیل آنکه هرکسی می‌تواند تحت تهدیدی همیشگی قرار گیرد و با دیگران همان را انجام دهد. هرکسی آزاد است، مگر آنکه از انجام آزار به کسی دیگر پرهیز کند. پس، «قانون زنجیره محکمی در کارهای افراد ایجاد می‌کند که می‌تواند هرآنچه را که می‌خواهد به وسیله آن قانون انجام دهد» (Tamanaha 2004: 52).

این تأکید وضع کلاسیک آزادی قانونی است که در حکومت قانون قابل تحقق است. منتسکیو آزادی‌ای را تعیین می‌کند که با زیستن تحت حکومت قانون هم‌سازی داشته باشد. اما آنچه برای پاس‌داشت آزادی ضروری است، از نظر وی، آزادی قانونی است، با قوانینی که می‌تواند سفت و سخت باشد، اما تصویب آن مجالی اندک برای سوءاستفاده و سرپیچی باقی می‌گذارد و هدایت آن را در مسیری درست مجاز می‌شمارد. طبق نظر منتسکیو، وجود آزادی تنها اگر مردم از «جباریت»، خصوصاً نوع «سیاسی» آن، در امان باشند به وجود می‌آید. منتسکیو بر این باور بود که یک حکومت معتدل می‌تواند آزادی سیاسی را پاس بدارد. هم چنین، برای جلوگیری از سوءاستفاده یک حکومت باید در درون خودش قدرتی وجود داشته باشد که بر قدرت آن‌ها نظارت هم داشته باشد (بنگرید به ibid.: 52ff).

این تفسیر که ارزیابی «حکومت قانون» خوانده شده است در سده هفدهم انگلستان هم دنبال شده بود. چنان‌که منتسکیو در فصل پنجم از کتاب یازدهم روح القوانین تحت عنوان

«در باب مقاصد و اهداف دولت‌ها» قانون اساسی انگلستان را تنها قانونی در جهان می‌داند که با «آزادی سیاسی» هم‌ساز است:

تنها یک ملت در دنیا وجود دارد که منظور مستقیم آن از قانون اساسی آزادی سیاسی است. پس، در پی واکاوی اصولی‌ام که آزادی سیاسی آن ملت بر شالوده آن استوار شده است. حال، اگر آن اصول خوب باشد هم‌چون آینده‌ای زلال و روشن آزادی در آن منعکس خواهد شد (Montesquieu 1989: 156).

درواقع، آنچه در رویه حاکم بر انگلستان نزد منتسکیو مهم جلوه می‌کرد پیوند استوار آزادی و قوانینی بود که در نظریه تفکیک قوا طرح شده بود. به‌واقع، الگویی که منتسکیو برای آزادی طرح کرده بود برگرفته از حکومت انگلستان بود و آن را تحسین می‌کرد، چراکه به‌باور منتسکیو، ویژگی اصلی رویه حکومتی انگلستان دفاع از آزادی بود، آن هم نه در عالم نظر، بلکه در عمل ضامن آزادی بود و این مهم نیز با «تقسیم قدرت» میان شاه، اشراف، و مردم عادی پدید آمده بود (برای مطالعه بیش‌تر، بنگرید به زکریا ۱۳۹۰: ۴۵-۴۶). منتسکیو، در «فصل ششم از کتاب یازدهم» که به قانون اساسی انگلستان می‌پردازد، چنین می‌نویسد: «در هر دولتی [مجموعاً] سه وجه از قدرت وجود دارد: قوه مقننه که مربوط به حقوق ملل است و قوه مجریه که مربوط به حقوق مدنی است» (ibid.). اما اهمیت کار منتسکیو در آن است که برخلاف متفکران پیشینی، هم‌چون لاک و هرینگتون، قوه قضائیه را نیز وارد می‌کند. هرچند آن را ذیل قوه مجریه قرار می‌دهد، اما آن را در استقلال خود می‌بیند. او می‌نویسد:

قوه مقننه یا قانون‌گذار که به‌واسطه آن پادشاه یا قانون‌گذاران برای دوره زمانی موقت یا دائمی قوانینی را وضع می‌کنند و قوانین موجود را نیز اصلاح یا تغییر می‌دهند. دوم، قوه اجرایی یا مجریه که [در امور مرتبط با حقوق بین‌الملل] جنگ و صلح اعلام می‌کند، سفیر می‌فرستد و می‌پذیرد، امنیت را برقرار می‌کند و [از کشور در برابر] حمله، تهاجم، تجاوز، و چپاول بیگانگان پاس‌داری می‌کند. سوم، قوه مجریه، یعنی اموری که مربوط به حقوق مدنی است، جرایم را کیفر می‌دهد یا به‌وسیله آن در اختلافات میان افراد به قضاوت و داوری می‌نشیند تا دعاوی اشخاص را برطرف و حل‌وفصل کند. این مورد آخری و سومی را باید قوه قضائیه نامید و دیگری را قوه مجریه دولت [که به امور بین‌المللی مربوط است] (ibid.: 156-157).

بنابراین، از نظر منتسکیو، یک حکومت معتدل زمانی می‌تواند آزادی را پاس بدارد که سوءاستفاده از قدرت را، به‌میانجی قوهٔ داور، مهار و توازن لازم را ایجاد کند، وگرنه «جباریت سیاسی» پدید می‌آید. این نیز در درون یک حکومت تنها از طریق نظارت قوا بر قدرت حاصل می‌شود، درغیراین‌صورت، «جباریت سیاسی» از دیدگاه منتسکیو مهم‌ترین خطری است که آزادی را در یک جامعه تهدید می‌کند. به همین دلیل، او نظریهٔ «تفکیک قوا»ی خود را ارائه می‌کند. بر این اساس، مادامی‌که قوهٔ مجریه و مقننه در دست یک فرد یا هیئتی از صاحبان مناصب مجتمع شود، آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چراکه بیم آن خواهد رفت که همان پادشاه یا همان شورا قوانین جبارانه صادر کنند و آن‌ها را به‌شکلی مستبدانه نیز به‌اجرا درآورند. «این نظر دربارهٔ قوهٔ قضائیه نیز صدق می‌کند و آزادی، زمانی‌که این قوه از دو قوهٔ دیگر (مجریه و مقننه) جدا نباشد، وجود نخواهد داشت» (ibid.: 157).

۵. تأثیر منتسکیو بر اندیشهٔ نویسندگان مقالات فدرالیست

درست است که بسیاری از مفسران و متفکران فلسفه سیاسی اثر منتسکیو را «بدیع و ابتکاری می‌دانند، اما اغلب آن را اثری پارادوکسیکال نیز دانسته‌اند» (Yong 1978: 392). از این نظرگاه، الکسی دوتوکویل، هم‌وطن و فیلسوف شهیر سدهٔ نوزدهم فرانسوی که جان استوارت میل وی را «منتسکیوی جدید نامید» (Villa 2017: 14)، حدود یک سده پس از او بر این باور بود که «استبداد و جباریت»، بیش از آن‌که سیاسی باشد، خصالتی اجتماعی و مرتبط با افکار عمومی دارد و «تفکیک قوا و تغییر قوانین» به‌تنهایی نمی‌تواند مشکلات و معضلات دموکراسی را برطرف کند. این درحالی بود که سایر «آزادی‌گرایان و نظریه‌پردازان سدهٔ هجدهم روزگار او نظیر بنژامن کنستان (Benjamin Constant)، فرانسوا گیزو (Francois Guizot)، و نویسندگان مقالات فدرالیست آمریکا تحت‌تأثیر اندیشهٔ منتسکیو بودند و نزد آن‌ها اعتبار بسیاری داشت». ازاین‌رو، توکویل بر این باور بود که

آزادی‌گرایی جدید به علم سیاستی نوآیین برای جهانی که تماماً نو است نیاز دارد و این مهم حتی در اندیشه و آثار منتسکیو هم دیده نمی‌شود؛ چراکه علم سیاست جدید او برای جهانی نوشته شده بود که هنوز دموکراسی مدرن در آن پدید نیامده بود (Mansfield 2010: 4).

این درحالی بود که توکوویل در سال ۱۸۳۶ بیان کرده بود که منتسکیو، پاسکال، و روسو سه فیلسوفی بودند که آثار آن‌ها را هر روز می‌خواند، و به عبارتی آن سه تن بخشی از زندگی روزمره وی بودند. بنابراین، به‌باور توکوویل، در دوران مدرن، ایالات متحده آمریکا اولین تجربه واقعی جمهوری دموکراتیکی بود که پدران بنیان‌گذار و نویسندگان مقالات فدرالیست تحت تأثیر فیلسوفان آزادی‌گرایی هم‌چون منتسکیو و لاک بودند. او، هم‌چنین، دموکراتیک‌پنداشتن انقلاب و حکومت فرانسه در اواخر سده هجدهم را دربرابر این جمهوری سوءتفاهمی بیش نمی‌داند که درواقع مهر تأییدی بر عظمت فکری منتسکیو و بنیان‌گذاران آمریکاست:

تا این تاریخ، در جهان، جمهوری‌های دموکراتیک بزرگ سابقه نداشته‌اند و اطلاق جمهوری دموکراتیک به حکومت الیگارش‌ی فرانسه در سال‌های قبل از ۱۷۹۳ اهانتی به حکومت‌های جمهوری است. در جهان، تنها ایالات متحده آمریکا است که صورت یک جمهوری دموکراتیک را ارائه می‌کند (توکویل ۱۳۹۶: ۳۰۳، با اندکی تغییر).

آزادی سیاسی، از دید منتسکیو، تنها در حکومت‌های معتدل یافت می‌شود، البته به شرط آن‌که زمامداران یک جامعه از مشاغل، مقامات، و مسئولیت‌هایشان سوءاستفاده نکنند و منتسکیو، به همین دلیل، پای‌بندی و تصویب قوانین دربرابر «قدرت مطلق» را راه‌گشا می‌داند که همین امر نیز بر روشن‌گری، پدران بنیان‌گذار، و مقالات فدرالیست آمریکا تأثیر گذاشته بود، تاجایی که مقالات فدرالیست به‌تمامی طنینی منتسکیویی دارد، «خصوصاً مقالات ۴۷ تا ۵۱ آن، که به‌قلم جیمز مدیسون نگاشته شده بود، بحث درباره تفکیک قوای سه‌گانه و طریقه مراقبت این قدرت‌ها از یک‌دیگر و نظارت آن‌ها در عمل یک‌دیگر است» (پازارگاد ۱۳۸۲: ۷۱۰).

باتوجه به آن‌چه بیان شد، می‌توان گفت «نویسنده روح القوانین بزرگ‌مردی است که با برداشتی جامع از وضعیت سیاسی‌ای که در جمهوری‌خواهی لیبرال پدید آمده بود آن را به‌خوبی نظام‌مند ساخت» (Rahe 2009: xiv) و همین ایده‌های سیاسی و حقوقی منتسکیو تأثیری عمیق در طرح و وضع قانون اساسی آمریکا نهاد، به‌طوری‌که پدران بنیان‌گذار آمریکا از آغاز انقلاب، که سنگ‌بنای مشروطیت و جمهوری آمریکا را بنا نهادند، او را بر صدر نشاندند و با بیان عبارت «منتسکیوی مشهور و غیب‌گو» از افکار وی بهره بسیار بردند (ibid.). به‌طور دقیق‌تر، شهرت وی در آن کشور مربوط می‌شود به فرضیه تفکیک

قدرت‌های سه‌گانه حکومت که پایه تشکیل حکومت جمهوری ایالات متحده بر همین اصل قرار گرفته است (همان: ۷۰۹). افزون‌براین، آن‌ها منتسکیو را هم‌وطن خود می‌دانستند، به نحوی که او را «هاتف غیبی» یا «سروش غیبی» (oracle) می‌خواندند و روح *القوانین* او نیز پیش از اعلامیه استقلال آمریکا بارها چاپ و منتشر شد. براساس یک بررسی دقیق، در دهه ۱۷۶۰ میلادی، بیش‌ترین ارجاع و نقل‌قول‌های بنیان‌گذاران آمریکا، از میان نویسندگان و متفکران برجسته عصر روشن‌گری، به «لاک و منتسکیو» بوده است که در دهه‌های بعدی نیز این آمار حتی بیش‌تر هم شده است. بر این اساس، تنها کتاب *مقدس* و نوشته‌های پولس قدیس با ۹ درصد نسبت به منتسکیو با ۸/۳ درصد پیشی داشته است (برای مطالعه بیش‌تر درمورد درصد نقل‌قول از دیگر نویسندگان، بنگرید به Lutz 1984: 194).

اهمیت این مطلب زمانی بیش‌تر آشکار می‌شود که بدانیم از منتسکیو چگونه یاد می‌شده است: «منتسکیو توانست به «هاتف غیبی» در دو قاره تبدیل شود، زیرا روح *القوانین* او هم‌چون پلی بین ایده سستی و مدرن حکومت قانونی عمل می‌کرد» (Shklar 1987: 111). از این رو، پُر واضح است که هیچ اندیشمند اجتماعی و سیاسی‌ای به اندازه منتسکیو بر پدران بنیان‌گذار آمریکا هم‌چون جفرسون، مدیسون، همیلتون، جان ادامز، و دیگران اثرگذار نبوده است. چنان‌که «آنان بیش از هر نویسنده مُدرنی از وی نقل‌قول می‌آوردند و از این بابت تنها کتاب *مقدس* بر وی تقدم داشت» (ibid.: 121)؛ زیرا آن‌گونه‌که شکلا بیان می‌کند، او از چنان اعتبار و جذابیتی برخوردار بود که «هم کسانی که از قانون اساسی جدید حمایت می‌کردند و هم کسانی که مخالف آن بودند در استدلال‌هایشان سخت متکی به منتسکیو بودند، تاجایی که هر دو گروه احساس می‌کردند که [آثار] منتسکیو برای آن‌ها نوشته شده است» (ibid.). بنابراین، اگر *مقالات فدرالیست* را چونان کتاب *مقدس* آیین سیاسی آمریکاییان بدانیم، به تبع آن می‌توان اهمیت منتسکیو را به سان اهمیت و جایگاه نوشته‌های پولس در آن کتاب بدانیم، زیرا مندرجات این *مقالات* پایه جمهوری و مشروطیت و دموکراسی آمریکا را بنا می‌نهد و در «کلیه شئون ملی و دولت، تشکیلات دستگاه حکومت و قانون اساسی، روابط دولت فدرال با دولت‌های ایالات متحده مختلف، مسئله روابط خارجی، مالیات، و ... بحث نموده و مسائل سیاسی و اجتماعی آن کشور را روشن می‌کند» (پازارگاد ۱۳۸۲: ۷۱۰).

۶. جایگاه مقالات فدرالیست در تاریخ فکر و ساختار کلی آن

مقالات فدرالیست متشکل از ۸۵ مقاله است که نویسندگان آن از برجسته‌ترین متفکران روشن‌گری و بنیان‌گذاران آمریکا محسوب می‌شوند. نگارش و چاپ این مقالات در روزنامه‌های *ایندپندنت جورنال* (*Independent Journal*)، *نیویورک پکت* (*New York Packet*)، و *دیلی آدورتایزر* (*The Daily Advertiser*) در دفاع از قانون اساسی آمریکا و کنوانسیون فدرال این کشور از اکتبر ۱۷۸۷ آغاز شد و حدوداً تا میانه سال ۱۷۸۸ ادامه یافت. اما در میان نویسندگان فدرالیست، «همیلتون» با نوشتن ۵۱ مقاله از مجموع مقالات سهم بیش‌تری را به خود اختصاص داد و پس از وی، مدیسون با نگارش ۲۹ مقاله و در نهایت جان جی با نوشتن پنج مقاله به آن‌ها کمک کرد. این مقالات از آن زمان تا کنون معتبرترین تفسیر از قانون اساسی ایالات متحده به‌شمار می‌روند که با امضا و نام مستعار پوبلیوس در پای مقالات ذکر می‌شد که درواقع کوتاه‌شده «پوبلیوس والرئوس پوبلیکولا» است؛ کنسول پُرآوازه‌ای که در سال ۵۰۹ پیش از میلاد، جمهوری روم را احیا و از نو بنا کرد (برای مطالعه بیش‌تر، بنگرید به Shapiro 2010).

نویسندگان فدرالیست به دموکراسی بدبین بودند و راه‌حل آن‌ها برای جلوگیری از خطر «جباریت اکثریت» (*the tyranny of the majority*) در یک جمهوری دموکراتیک به‌کارگیری اصول حقوقی، قانونی، و سیاسی مختلفی ازجمله برصدنشان دادن حکومت قانون و توزیع قدرت بود.

اما در نگاهی کلی، می‌توان مقالات فدرالیست را به چهار یا شش شاخه تحقیقی، شامل «سودمندی اتحادیه‌ها»، «جمهوریت و اهمیت قانون اساسی»، «ضرورت دولت فدرال مقتدر»، و ... تقسیم کرد که درباره اهمیت هرکدام از این موارد مقالاتی را نوشتند: (۱) درباره «فایده اتحادیه»، چهارده مقاله؛ (۲) «عدم کارایی کنفدراسیون کنونی»، هشت مقاله؛ (۳) «ضرورت دولت پُرانرژی»، چهارده مقاله؛ (۴) «جمهوری‌خواهی قانون اساسی»، ۴۸ مقاله؛ (۵) و (۶) هم تنها یک مقاله. هنگامی که نوبت نگارش مقاله آخر رسید کار دو بخش آخر (۵ و ۶) آن «چنان تمام‌شده و قابل‌پیش‌بینی بود» که تنها لازم بود استدلال مناسب را ارائه و جمع‌بندی کند. با این حساب، می‌توان گفت کتاب در چهار عنوان به‌نگارش درآمده است، به‌طوری‌که دیده می‌شود سه عنوان نخست با یک مضمون به‌نگارش درآمده است.

بنابراین، اگر بخواهیم سازمان *مقالات فدرالیست* را به ساده‌ترین وجه بیان کنیم، باید بگوییم چکیده آن‌ها عبارت‌اند از: «اتحادیه و جمهوری خواهی». ترتیب مقاله‌ها به‌طور کامل آموزش‌های فدرالیستی را انتقال می‌دهند. فدرالیسم جمهوری خواهی جدید و راستینی را تعلیم می‌دهد که به‌طور قاطع با نگاهی نو به مسئله اتحادیه می‌نگرد (Diamond 1987: 662). «بعدها، نویسندگان و فلاسفه مهمی به اهمیت و جایگاه *مقالات فدرالیست* و نسبت آن با حکومت قانون پرداختند. به‌باور بسیاری از فیلسوفان سیاسی، *مقالات فدرالیست* از جایگاه والایی در حیات فکری و سیاسی آمریکاییان برخوردار است» (Peacock 2010: preface)، به‌گونه‌ای که «آن را گران‌سنگ‌ترین اثر کلاسیک در فلسفه سیاسی آمریکا می‌دانند» (Shapiro 2010). علاوه‌براین، توماس جفرسون (Thomas Jefferson)، نویسنده اصلی *اعلامیه استقلال آمریکا* و از نمایندگان اصلی حزب جمهوری خواه که از «جایگاه رفیعی در میان قانون‌گذاران خردمند برخوردار بود و به‌عنوان یک اندیشمند و هم‌چنین سومین رئیس‌جمهور آن کشور او را فیلسوف شاه آمریکا نامیده‌اند» (Desmond 2011: 169)، در نامه‌ای که در ۱۸ نوامبر ۱۷۸۸ به جیمز مدیسون می‌نویسد این مقالات را می‌ستاید و آن را «بهترین تفسیر نوشته‌شده درباره اصول حکومت می‌نامد که بیش‌تر مفسران، لیبرال‌ها، و محافظه‌کاران با آن موافق‌اند» (Peacock 2010: preface).

حدود نیم قرن بعد، فیلسوف شهیر فرانسوی، آلکسی دو توکویل، در *تمجید مقالات فدرالیست* چنین می‌نویسد: «*فدرالیست* کتاب نفیسی است. با آن‌که مربوط به آمریکاست، سیاست‌مداران همه ممالک می‌بایست آن را مطالعه کنند» (Tocqueville 2002: 133). او، هم‌چنین، آن‌ها را بهترین ذهن‌ها و نجیب‌ترین اشخاصی می‌دانست که در جهان جدید ظاهر شده‌اند (Mansfield 2010: 24). جان استوارت میل، یکی دیگر از فیلسوفان آزادی‌گرای سده نوزدهم، در مفصل‌ترین و منظم‌ترین رساله خود، *تأملاتی در باب حکومت انتخابی*، به تمجید و ستایش «قانون اساسی، حکومت فدرال، و *مقالات فدرالیست*» می‌پردازد و آن را آموزنده‌ترین رساله در اصول حکومت فدرال می‌خواند (Mill 2008: 297-298). این تعریف و تمجیدها کماکان پس از گذشت دو سده از انتشار *مقالات فدرالیست* توسط بنیان‌گذاران آمریکا ادامه دارد، به‌طوری‌که هانا آرنت، یکی از تأثیرگذارترین متفکران سیاسی قرن بیستم، در اثر خودش، *انقلاب، معتقد است: «فرزانگی ممتاز بنیان‌گذاران آمریکا هم در نظریه و هم در عمل چشم‌گیر است و شخص را تحت تأثیر قرار می‌دهد»* (Arendt 1963: 94-95).

۷. حاکمیت قانون، جمهوری، و دموکراسی در مقالات فدرالیست

منتسکیو نظام پادشاهی را از دو شیوه زمام‌داری دموکراسی و آریستوکراسی برتر می‌دانست. البته، چنان‌که اشاره شد، از دید منتسکیو، بهترین شیوه زمام‌داری زمانی پدید می‌آید که آن حکومت در طریقی معتدل پیش رود و درعین حال «اگر یک حکومت معتدل از جمهوری به پادشاهی یا بالعکس تغییر یابد، چندان خطری ندارد، اما فروپاشی زمانی است که یک حکومت معتدل به رژیمی استبدادی تبدیل شود» (Montesquieu 1989: 118). او، هم‌چنین، دموکراسی را شیوه مطلوب زمام‌داری نمی‌دانست، «چراکه برخلاف نظام نمایندگی که قابلیت شور و مذاکره در امور را دارند، آرای عمومی فاقد این قابلیت است و این مورد برای دموکراسی عیب و زیان سترگی به‌شمار می‌رود» (ibid.). از همین رو، نویسندگان مقالات فدرالیست برای اداره هرچه بهتر کشورشان به سراغ نظام مختلط برای حکمرانی رفتند، زیرا با دموکراسی مستقیم و محض نیز مخالف بودند؛ لذا با پیروی از رویه رومی شیوه زمام‌داری مطلوب را جمهوری می‌دانستند و در این مسیر آن‌ها وام‌دار منتسکیو بودند، چنان‌که همیلتون در مقاله شماره نهم فدرالیست با عنوان «سودمندی اتحادیه هم‌چون سدی در برابر دسته‌بندی‌های داخلی و شورش‌ها» بارها به روح‌القوانین منتسکیو ارجاع می‌دهد و استناد می‌کند و آشکارا از جمهوری فدرالی هم‌چون ابزاری لازم برای گستراندن سپهر حاکمیت مردمی با ترکیب امتیازهای دو شیوه زمام‌داری پادشاهی و جمهوری، به‌عنوان حکومتی معتدل، سخن می‌گوید (Hamilton 2008: 46).

اما یکی از مهم‌ترین فقراتی که به بحث درباره «دسته‌بندی‌های محلی» و «فرقه‌های اکثریت» برای جلوگیری از تبدیل و کشش آن‌ها به سمت «جباریت اکثریت» یا «گروه‌های دارای منافع مشترک» می‌پردازد دهمین مقاله فدرالیست است که توسط جیمز مدیسون نوشته شد؛ کسی که او را به‌عنوان «پدر قانون اساسی آمریکا» هم می‌شناسند (Wolff 2006: 64-65). او نام این مقاله را «اتحادیه هم‌چون سدی در برابر دسته‌بندی‌های محلی و شورش» نامید. البته، باید خاطرنشان کرد که منظور وی از مفهوم «اتحادیه» اتحادیه‌های مختلف ایالات آمریکا بود. او درمورد «فرقه‌گرایی اکثریت» معتقد است که «اکثریت می‌تواند گروه اقلیت را برای برآورده‌ساختن منافع اعضای خویش زائل کند» (Shapiro 2003: 208)؛ لذا، مدیسون بر این باور بود که «حکومت مردمی یا دموکراسی مستقیم و ناب در معرض خطر چنددستگی و تفرقه است» (Madison 2008: 52). از این رو، از شناخت اثرهای نهادهای سیاسی برای تبعیض به‌نفع انواع خاصی از نهادهای دموکراتیک یا اصلاحات در آن‌ها را

می‌توان مورد استفاده قرار داد. مدیسون معتقد بود که در ایالات متحده یک دولت نسبتاً قوی فدرال باید براساس حکومت‌های محلی باشد که اقلیت‌ها سرکوب نشوند (Bristow 2017). سپس، مدیسون در توضیح واژه «دسته» یا «فرقه» بر این باور است که مجموعه‌ای از شهروندان که شامل اقلیت و اکثریت است دارای پاره‌ای از منافع مشترک‌اند و با یک‌دیگر نیز متحدند که خود را درمقابل منافع سایر شهروندان یا در تقابل منافع جمعی و دائمی کل جامعه می‌بینند. ازاین‌رو، به‌باور مدیسون، هر زمان که ما با گروه‌های مختلف سروکار داشته باشیم ناچار این مشکل پیش خواهد آمد:

منظور من از فرقه شماری از شهروندان است که لزوماً اکثریت هم نیستند و ممکن است در اقلیت باشند که با هم متحدند و تحت تأثیر طیفی از انگیزش‌ها یا منافع با هم متحد شده‌اند، که خود را درمقابل منافع سایر شهروندان یا درمقابل منافع جمعی و دائمی کل جامعه می‌بینند (Madison 2008: 49)، [ازاین‌رو] هر زمان با گروه‌های مختلف سروکار داشته باشیم ناچار این مشکل پیش خواهد آمد، در صورتی که شما جزء گروه اکثریت باشید به این مشکل توجهی نخواهید کرد، اما اگر به گروه اقلیت تعلق داشته باشید، این مسئله برای شما بسیار حائز اهمیت خواهد بود، چراکه اتفاقات جاری می‌تواند برخلاف خواسته‌های شما رقم بخورد (Shapiro 2010).

مباحث مدرن درمورد «جباریت اکثریت» در اواخر سده هجدهم با تمایل بنیان‌گذاران آمریکا برای برپایی نخستین جمهوری دموکراتیک مطرح شد. آن‌ها می‌کوشیدند، باتوجه‌به آنچه جیمز مدیسون توصیف کرده بود، شیوه زمام‌داری مناسبی را برگزینند که حقوق گروه‌های مختلف محترم شمرده شود. ازاین‌رو، آن‌ها در پی استقرار گونه‌ای از «جمهوری غیرجبارانه» بودند و نه «دموکراسی»، زیرا آن‌ها نگران بودند که دموکراسی حقوق اقلیت را پای‌مال کند. ازاین‌رو، راه‌کار مدیسون این بود که با گستراندن دامنه جمهوری، دسته‌ها نیز گسترانده شوند تا از این مفسده دوری شود.

درواقع، مدیسون در پی راه‌کاری برای پاس‌داشت حقوق و خیر عمومی گروه‌هایی بود که نسبت به اکثریت در اقلیت بودند. ازاین‌رو، او با پیش‌نهاد اصول جمهوری می‌کوشید که قدرت اکثریت و دیدگاه‌های بدخواهانه آن‌ها را خنثی کند، تاجایی که اکثریت قادر نباشد که خشونت‌ش را تحت اشکال قانون اساسی اعمال کند، و خیر عمومی و حقوق سایر شهروندان را فدای حکم‌رانی یا منافع‌اش کند. ازاین‌رو، او هدف بزرگ کاوش‌هایش را درگرو تضمین خیر عمومی و حقوق شخصی تمامی شهروندان می‌دانست:

اگر شمار افراد یک دسته کم‌تر از اکثریت باشد، می‌توان با اصول جمهوری، که اکثریت را قادر می‌سازند با رأی‌گیری معین دیدگاه‌های بدخواهانه جناح مقابل را خشی کنند، اگرچه جناحی که قدرت را در دست دارد ممکن است جامعه را متشنج سازد و حکومت را نیز با موانعی روبه‌رو سازد، اما آن قادر نخواهد بود که خشونت‌ش را تحت اشکال قانون اساسی اعمال کند. موقعی که دسته‌ای اکثریت را در بر گیرد، شکل حکومت مردمی از طرف دیگر این امکان را برایش فراهم می‌کند که خیر عمومی و حقوق شهروندان دیگر را فدای سودای حکمرانی یا منافعتش کند. از این‌رو، هدف سترگ کاوش‌های ما تضمین خیر عمومی و حقوق شخصی افراد در برابر خطر چنین فرقه‌ای و درعین حال حفظ روحیه و شکل حکومت مردمی است (Madison 2008: 51).

پس، به‌باور مدیسون، نمی‌توان گروه‌ها را از ساختار قدرت حذف کرد، چراکه ریشه شکل‌گیری گروه‌ها را نمی‌توان حذف کرد و در نتیجه باید به آثار آن‌ها توجه کرد، زیرا «دلایل بالقوه ایجاد گروه‌ها و دسته‌ها را باید در طبیعت انسان جست‌وجو کرد» (Shapiro 2011: 19). اما برای مدیسون تنها این مورد کافی نبود و تنها مبنایی از بحث او در مورد گروهی گسترده را در بر می‌گرفت. او نیز، همانند دیگران، نگران بود که مبادا این ساختار نهادی راه را برای «جباریت» هموار کند. مدیسون در *فدرالیست* شماره ۵۱، با عنوان «ساختار حکومت باید به گونه‌ای باشد که بر وجود توازن‌های لازم میان بخش‌های مختلف آن بتوان نظارت کرد»، پس از تشریح راه‌کارهای قانونی و نظارت بر قدرت، معتقد بود که بهترین راه‌حل برای مقابله با تمرکز تدریجی قدرت‌های متعدد در یک بخش یا گروه فراهم کردن ابزارهای قانونی ضروری و دادن انگیزه شخصی به مسئولان آن برای ایستادگی در برابر تخطی دیگران است. هرچند ضرورت چنین ابزارهایی برای کنترل سوءاستفاده‌های حکومت ممکن است نشان‌دهنده نوعی اهانت به طبع بشری تلقی شود (Madison 2008: 257)، با این حال چاره‌ای برای حل آن مفسده نیست.

مدیسون در فقره معروفی در *فدرالیست* شماره ۵۱ چنین می‌گوید:

اگر انسان‌ها فرشته بودند، هیچ حکومتی لازم نبود و اگر قرار بود فرشته‌ها بر انسان‌ها حکومت کنند، به هیچ‌گونه نظارت درونی و بیرونی روی حکومت نیاز نبود. در تشکیل حکومتی که قرار است انسان بر انسان حکمرانی کند یک مشکل اساسی نهفته است؛ ابتدا باید حکومت بتواند بر دیگران نظارت و کنترل داشته باشد و سپس حکومت مجبور شود تا بر خود نظارت داشته باشد و از وظایف خود منحرف نشود (ibid.).

بدون شک، وابستگی به مردم اساسی‌ترین نوع نظارت بر حکومت است، اما تجربه به انسان ضرورت اقدامات احتیاطی را نیز آموخته است. ازاین‌رو، هراس از «جباریت» دسته‌های سیاسی باعث شد که مدیسون و فدرالیست‌ها به‌صراحت بیفتند تا یک نظام سیاسی را که دارای امتیازات وتوی چندلایه برای مشکل عمل سیاسی اکثریت باشد تدبیر کنند که آن شامل «نظام تفکیک قوا» بود و عمیقاً تحت‌تأثیر متسکیو قرار داشت.

در این‌جا، همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، طنین متسکیویی در مقالات فدرالیست نمایان است؛ چراکه دست‌کم یکی از این اقدامات مراقبتی و احتیاطی همان نظریه «تفکیک قوا»ی وی بود. ازاین‌رو، به‌باور مدیسون، نه‌تنها باید جامعه را درمقابل «جباریت» حاکمانش حفظ کرد، بلکه همین کار را باید درمقابل بی‌عدالتی‌های یک بخش علیه بخش دیگر از جامعه نیز انجام داد. او، سپس، چنین ادامه می‌دهد که «در میان طبقات مختلف شهروندان، ناگزیر منافعی متفاوت وجود دارد؛ اگر اکثریتی براساس منافع مشترک متحد شود، حقوق اقلیت در خطر «جباریت» اکثریت قرار خواهد گرفت». برای جلوگیری از روی‌دادن چنین خطری، مدیسون می‌گوید که دو روش و راه‌کار وجود دارد: راه‌کار نخست همان گسترانیدن دسته‌ها و گروه‌هاست و دیگری شکل‌گیری طبقات مختلف در میان شهروندان است که اکثریت ثابت را بتواند خنثی کند. برای جلوگیری از وقوع این وضع روش نخست ناظر بر این است که خواستی مستقل از اکثریتی باشد که در خود اجتماع خلق شود؛ روش دوم این است که طبقات متفاوتی از شهروندان چنان در بین افراد ملت شکل بگیرند که ترکیبی ناعادلانه از اکثریت در کل را، اگر نه درعمل ناممکن، دست‌کم نامحتمل سازد (Shapiro 2003: 208).

مدیسون معتقد است که روش نخست بیش‌تر از همه در تمامی حکومت‌هایی دیده می‌شود که از اقتداری موروثنی برخوردارند. این روش در بهترین حالت چیزی جز تضمینی موقت نیست، زیرا قدرتی مستقل از جامعه می‌تواند به‌نفع طرح‌های ناعادلانه اکثریت تمام شود، هم‌چنان‌که به حقوق برحق اقلیت آن شاید هم درصورت امکان برضد هردو بچرخد. هم‌چنین، او مثال روش دوم را در جمهوری فدرال ایالات می‌دید. در این جمهوری، ضمن این‌که تمامی اقتدار از جامعه برمی‌خیزد و تابع جامعه است، خود جامعه به چندین بخش به انواع منافع و طبقات شهروندان تقسیم خواهد شد که حقوق افراد، با حقوق اقلیت، با خطر اندکی از سوی زدوبندهای اکثریت روبه‌رو خواهد بود.

بنابراین، پراکندگی منافع میان مردم برای جمهوری گسترده ضمانت اولیه و اساسی است، اما کافی نیست و این نگرشی است که به لرد آکتون (Lord Acton)، متفکر بریتانیایی آزادی‌خواه سده نوزدهم، نسبت می‌دهند. این مطلب ما را به نقل قول معروف آکتون رهنمون می‌کند: «قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق می‌آورد». پس، در این نگرش، چاره آن است که قدرت باید تقسیم شود، چنان‌که منتسکیو بیان کرده بود. برای این منظور، یک طرح نهادی لازم است که همان اقدام احتیاطی و مراقبتی است؛ طرحی که باعث می‌شود افراد بخش‌های مختلف حکومت بر یک‌دیگر نظارت داشته باشند. بنابراین، به حرف مدیسون پی می‌بریم که به «جمهوری غیرجبارانه اعتقاد داشت تا به دموکراسی». بدین نحو، انتقاد مدیسون از دموکراسی شکل گرفت. او بر این باور بود که «دموکراسی مطلق، ناب، خالص، یا سره» به «جباریت و استبداد» می‌انجامد. پس باید با راه‌کارهای قانونی تاجای ممکن خطر مهلک آن را، که همان جباریت و قدرت اکثریت است، محدود و کنترل کرد.

جان کلام آن است که از نظر نویسندگان *مقالات فدرالیست*، دموکراسی می‌تواند به‌سوی «جباریت اکثریت» سوق پیدا کند. هم‌چنین، می‌تواند به‌خوبی سویی «جباریت منطقی» بر پیکر اقلیت یا «جباریت نامعقول ظالمانه» به خود بگیرد. با درنظرگرفتن همه این احتمالات، دموکراسی به‌تنهایی نمی‌توانست از حقوق افراد پاس‌داری کند. هراس از جباریت دسته‌های سیاسی آن چیزی بود که باعث شد پدران بنیان‌گذار آمریکا به‌صرافت بیفتند و یک نظام سیاسی را، که دارای امتیازات و توی چندلایه است، برای مشکل کنش سیاسی اکثریت تدبیر کنند.

۸. نتیجه‌گیری

به‌عقیده منتسکیو، هدف حکومت حفظ آزادی افراد است و آزادی سیاسی تنها در حکومتی معتدل یافت می‌شود. همین ره‌یافت آبخور فکری پدران بنیان‌گذار و *مقالات فدرالیست* آمریکا را تشکیل داد که برخلاف انقلابیون فرانسوی که متأثر از روسو بودند، آن‌ها پیش و بیش از هر فیلسوف دیگری تحت‌تأثیر اندیشه منتسکیو قرار داشتند و حکومتشان را جمهوری نامیدند و نه دموکراسی؛ چراکه نویسندگان *مقالات فدرالیست* دموکراسی را «جباریت اکثریت بر اقلیت» می‌دانستند و با الهام‌گرفتن از رویه روم باستان آن را جمهوری

نامیدند و نه شکل آتنی آن، یعنی دموکراسی مستقیم. آنان با پیروی از فیلسوفی چون منتسکیو، که بنیان‌گذار اندیشه مشروطه‌خواهی دوران جدید است، بیش از هر چیزی بر تعیین و تصویب قوانینی پافشاری می‌کردند که «زورگویی و جباریت» گروه‌های اکثریت را در ابتدا خنثی کند و سپس از فشار آن نیز بکاهد. مقالات فدرالیست ۹ و ۱۰ به نقد دموکراسی و دسته‌بندی فرقه‌ها و مقالات ۴۷ تا ۵۱ به بحث در تفکیک قوا و ارتباط این قوا با یکدیگر می‌پردازد که تأثیر منتسکیو در آن واضح است. اهمیت مقالات فدرالیست در سنجش و نقد دموکراسی مستقیم در تاریخ فلسفه سیاسی دوران جدید به قدری مهم است که نخستین بار اصطلاح «جباریت اکثریت» با آن وارد واژگان فلسفه سیاسی شد. از این رو، بسیاری از فیلسوفان سیاسی آن را سترگ‌ترین اثر برخاسته اندیشه سیاسی آمریکا می‌دانند که هنوز هم پس از گذشت بیش از دو سده از انتشار آن مورد توجه متفکران بسیاری قرار می‌گیرد؛ چنان‌که مسائل و مباحث مهمی هم‌چون آزادی، جباریت اکثریت، حقوق بشر، حکومت قانون، نظارت و توازن قوا و ... باعث شد نویسندگان مقالات فدرالیست با علم و آگاهی از خطرها و معایب دموکراسی مستقیم و پتانسیل آن برای حذف گروه‌های اقلیت و نخبه‌تدابیری بیندیشند تا نظام حکومتی‌شان از این شیوه زمام‌داری فاصله بگیرد و به جای آن شیوه حکمرانی جمهوری را برگزینند، که هم‌چنان از نیرومندترین قانون‌های اساسی و شیوه‌های زمام‌داری پایدار جهان در پاس‌داشت حکومت قانون و حقوق افراد شناخته می‌شود. بنابراین، مشاهده کردیم که منتسکیو با تفسیری که از حکومت مبتنی بر قانون و اعتدال ارائه کرد چه تأثیری بر نویسندگان مقالات فدرالیست و بنیان‌گذاران آمریکا داشته است.

پی‌نوشت

۱. جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲) در ۲۱ فوریه در بالتیمور آمریکا به دنیا آمد. او با انتشار اثر سترگ خود، نظریه‌ای در باب عدالت (A Theory of Justice, 1971)، به یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان سیاسی قرن بیستم تبدیل شد که بسیاری از فیلسوفان اخلاق و سیاسی له یا علیه آن موضع گرفته‌اند، چنان‌که رابرت نوزیک، یکی دیگر از فیلسوفان نام‌دار اخلاق و سیاسی قرن بیستم، سه سال پس از انتشار اثر رالز در کتاب سترگش، آتارشی، دولت، و آرمان‌شهر، درباره آن چنین می‌گوید:

نظریه‌ای در باب عدالت رالز کتابی نیرومند، عمیق، باریک‌بینانه، فراخ‌مند، و نظام‌مند در فلسفه سیاسی و اخلاق است که دست‌کم از زمان انتشار نوشته‌های جی. اس. میل تا به

امروز نظیر نداشته است. این اثر منبعی از ژرف‌اندیشی‌هایی روشن‌گر است که در هم آمیخته‌اند و یک کل دل‌فریب را رقم زده‌اند. اکنون، فیلسوفان سیاسی یا باید در چهارچوب نظریه رالز کار کنند یا اگر چنین نکنند، باید دلیلش را بگویند (Nozick 1974: 183). این درحالی است که نوزیک یکی از مهم‌ترین منتقدان نظریات رالز است.

کتاب‌نامه

پازارگاد، بهاء‌الدین (۱۳۸۲)، *تاریخ فلسفه سیاسی*، ج ۲، تهران: زوار.
توکویل، آلکسی دو ([۱۳۴۷] ۱۳۹۶)، *تحلیل دموکراسی در آمریکا*، ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.
زکریا، فرید (۱۳۹۰)، *آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی*، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران: طرح نو.
مقیم، سعید (۱۳۸۶)، «تأثیر مؤلفه‌های فلسفی عصر روشن‌یابی بر الگوهای قدرت سیاسی (مطالعه موردی: آرای منتسکیو)»، فصل‌نامه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد کرج، ش ۶، تابستان.
منتسکیو، شارل دو (۱۳۹۵)، *روح‌القوانین*، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.

- Arendt, Hannah (1963), *On Revolution*, Published by the Penguin Group, New York: Viking Press.
- Bok, Hilary (2014), "Montesquieu", in: *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.): <<https://plato.stanford.edu/entries/montesquieu/>>.
- Bristow, William (2017), "Enlightenment", in: *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.): <<https://plato.stanford.edu/entries/enlightenment/>>.
- Desmond, William (2011), *Philosopher-king of Antiquity*, London and New York: Continuum International Publishing Group.
- Diamond, Martin (1987), "The Federalist", in: L. Strauss and J. Cropsey (eds.), *History of Political Philosophy*, Third Edition, Chicago: University of Chicago Press.
- Hamilton, Alexander (2008), "The Federalist, 9". in: L. Goldman (ed.), *The Federalist Papers*, New York: Oxford University Press (Original Work Published in 1787).
- Lutz, Donald S. (1984), "The Relative Influence of European Writers on Late Eighteenth Century American Political Thought", *The American Political Science Review*, vol. 78, no. 1.
- Madison, James (2008), "The Federalist, no. 10, 47, 51", in: L. Goldman (ed.), *The Federalist Papers*, New York: Oxford University Press (Original Work Published 1787).
- Mansfield, Harvey C. (2010), *Tocqueville, A Very Short Introduction*, New York: Oxford University Press.

- Mill, John Stuart (2008), *Considerations on Representative Government*, Buffalo: Prometheus Books, 1991 (Original Work Published in 1861).
- Montesquieu, Charles De (1989), *The Spirit of Laws*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Nozick, Robert (1974), *Anarchy, State, and Utopia*, Oxford and Cambridge: Blackwell.
- Peacock, Anthony A. (2010), *How to Read the Federalist Papers*, Washington, D.C.: The Heritage Foundation.
- Rahe, Paul Anthony (2009), *Soft Despotism, Democracy's Drift: Montesquieu, Rousseau, Tocqueville, and the Modern Prospect*, New Haven: Yale University Press.
- Shapiro, Ian (2003), *The Moral Foundations of Politics*, New Haven: Yale University Press.
- Shapiro, Ian (2010), *Democracy and Majority Rule*. I. videoshare: <<https://oyc.yale.edu/political-science/plsc-118/lecture-22>>.
- Shapiro, Ian (2011), *The Real World of Democratic Theory*, Princeton: Princeton University Press.
- Shklar, Judith N. (1987), *Montesquieu*, New York: Oxford University Press.
- Smith, Steven B. (2006), *Democratic Statecraft: Tocqueville, Democracy in America* I. videoshare: <<https://oyc.yale.edu/political-science/plsc-114/lecture-22>>.
- Tamanaha, Brian Z. (2004), *On the Rule of Law (History, Politics, Theory)*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Tocqueville, Alexi De (2002), *Democracy in America*, trans. H. C. Mansfield and D. Winthrop, Chicago: University of Chicago Press.
- Villa, Dana Richard (2017), *Teachers of the People: Political Education in Rousseau, Hegel, Tocqueville, and Mill*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Waldron, Jeremy (2016), "The Rule of Law", in: *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.): <<https://plato.stanford.edu/entries/rule-of-law/>>.
- Wolff, Jonathan (2006), *An Introduction to Political Philosophy*, New York: Oxford University Press.
- Yong, D. (1978), *The Review of Politics*, Cambridge: Cambridge University Press, vol. 40, no. 3.

